

Aristotle, the Theory of Causes or the Theory of Four Explanations?

Seyed Amir Ali Mousavian*  PhD of Philosophy, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abstract

The inappropriate use of "cause" in the translation of Aition and transferring the conceptual and metaphysical content of active cause to other causes, especially the ultimate cause, has caused misinterpretations and misunderstanding of this concept. If the relationship between cause and explanation is not taken into account, there will be confusion between the meaning of cause in the new philosophy and Aitia, which is caused by not taking into account the difference between "view to fact" and the mind, or the distinction between proof and evidence. In this article, the why and how to enumerate the Aristotelian causes and the ontological and epistemological strains of the relationship between cause and explanation are discussed from his point of view. The reason for Aristotle's fourfold classification of causes and the understanding of the causal relationship should be found based on the category of change and movement or the relationship between the creator and the artifact. The role of change and movement can be considered as the foundation of the natural analysis of causality based on the teachings of physics and metaphysics, in parallel with Aristotle's theory of causality in secondary analyzes based on the concepts of the middle ground of evidential analogy and general causal innateness. It is possible to consider the cause as a type of explanation or as a part of the explanation known as the causal explanation in such a way that it is both an explanation and an explanation of the cause.

Keywords: Aition, Aitia, Cause, Explanation, Aristotle.


* Corresponding Author: seyedamirali.mousavian@mail.utoronto.ca

How to Cite: Mousavian, S.AA. (2023). Aristotle, the Theory of Causes or the Theory of Four Explanations?, *Hekmat va Falsafe*, 19 (73), 187-210.

ارسطو، نظریه علل یا نظریه تبیین‌های چهارگانه؟

دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه شهید

بهشتی، تهران، ایران

سید امیرعلی موسویان * 

چکیده

کاربرد نابه‌جای «علت» در ترجمه آیتون و انتقال محتوای مفهومی و متافیزیکی علت فاعلی به سایر علل به‌ویژه علت غایی، سبب تفاسیر و فهم نادرست از این مفهوم بوده است. اگر نسبت میان علت و تبیین در نظر گرفته نشود، خلط میان معنای علت در فلسفه جدید و آیتیا رخ می‌دهد که ناشی از لحاظ نکردن تفاوت «نظر به واقع» و ذهن یا تمایز مقام ثبوت و اثبات است. در این مقاله به چرایی و چگونگی احصاء علل ارسطویی و سویه‌های وجود شناختی و معرفت‌شناختی نسبت علت و تبیین از دیدگاه او پرداخته می‌شود. دلیل طبقه‌بندی چهارگانه ارسطو از علل و فهم نسبت علی را باید بر اساس مقوله تغییر و حرکت یا نسبت میان سازنده و مصنوع جست. می‌توان نقش تغییر و حرکت را به‌عنوان بنیاد تحلیل طبیعی علت بر اساس آموزه‌های به‌خصوص فیزیک و متافیزیک نگریست به موازات نظریه علت ارسطو در تحلیلات ثانی بر مبنای مفاهیم حد وسط قیاس برهانی و حمل کلی ذاتی علی. می‌توان علت را نوعی تبیین یا به‌اصطلاح قسمی تبیین موسوم به تبیین علی دانست به‌نحوی که تبیین و آیتیا اعم از علت است. واژه‌های کلیدی: آیتون، آیتیا، علت، تبیین، ارسطو.

مقدمه

ادراک هر چیز و هر رویداد در معرفت به علت آن جستجو می‌شود.^۱ از آنجاکه معرفت علمی و فلسفی به دنبال پرسش از چرایی و پاسخ به آن است، لذا شرط ضروری و کافی در چنین معرفتی ادراک دلیل است. ارسطو مانند افلاطون در *فایدون* نظریهٔ علل خود را به‌عنوان طرق پاسخ به پرسش چرایی^۲ ترسیم کرده است. او در کتاب *آلفای بزرگ* *متافیزیک* در دفاع از اصل مسلّم علل چهارگانه بارها این واقعیت را اظهار می‌کند که موفقیت تبیین‌های اسلافش منوط به استفاده از یک یا چند علت از علل چهارگانهٔ ارسطویی به‌عنوان اصول است. در کتاب *نخست متافیزیک*، فصول سوم تا هفتم، آموزه‌های اسلاف ارسطو به‌اختصار نقل می‌شود. پرسش ارسطو در این کتاب معرفت‌شناختی است، زیرا موضوع پرسش، دانش و شناخت است و چون معرفت، دانش و علم به علل و مبادی است، این پرسش هستی‌شناختی نیز هست. فلاسفهٔ پیش سقراطی مهم‌ترین علت و مبدأ پژوهان پیش از ارسطو هستند. آنان به پژوهشی اشتغال داشته‌اند که نهایتاً به یک یا چند علت^۳ منتهی شده است. نظریهٔ منسجمی دربارهٔ علیت توسط این پیشاسقراطیان ارائه نشده است. ارسطو سنجهٔ پویایی و موفقیت یا ناکامی تبیین‌های فیلسوفان پیش سقراطی را تلویحاً میزان استعمال و بهره‌مندی از نظریهٔ علل چهارگانهٔ خویش می‌داند. او مفاهیم فلسفی متفکران پیش از خود به‌خصوص مفهوم مبدأ (*آرخه*) را با علل چهارگانهٔ خود از جمله علت مادی تطبیق می‌دهد و در این کار، نوعی مصادره در فهم مفاهیم پیش سقراطی انجام می‌دهد. واقع آن است که *آرخه* پیش سقراطی را نمی‌توان *هوله* یا علت مادی در نظریهٔ ارسطو دانست. هرگاه متفکران مزبور تبیین‌هایی را پیشنهاد کردند که یک یا چند علت از علل چهارگانه در آن‌ها مندرج نبود، از دیدگاه ارسطو چنین تبیین‌هایی عقیم بودند.

^۱ ارسطو در *تحلیلات ثانی*، دفتر دوم، فصل هفتم قائل است که «همیشه امکان پرسش از چرایی هست»: ἀλλ' ἀεί ἔξεστι λέγειν τὸ διὰ τί; 92b24-25

ارجاعات یونانی به متن بکر (Bekker, 1830).

^۲ *دیا تی*

^۳ از میان علل چهارگانه: مادی، صوری، فاعلی و غایی

استدلال کامرون در بیان چهارگانه بودن علل و تلقی ارسطو از حصر علل به این چهار مورد، چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد^۱:

۱. بهترین کوشش‌ها برای تبیین پدیده‌ها، بدون یک یا بیش از یکی از علل چهارگانه بی‌نتیجه می‌مانند^۲.

۲. تبیین‌هایی موفقی‌اند که از علل چهارگانه استفاده کنند.

۳. نیازی به حضور علل دیگر برای تبیین این موفقیت نیست.

جستجوی علل مربوط به انواع پدیده‌های طبیعی، پیش از تفسیر ارسطو از علیت جریان داشته است. افلاطون در *فایدون*، «جستار درون طبیعت» و نیز غایت پژوهش فلسفی پیش سقراطیان را دربردارنده کاوش درباره علل هر چیز مطرح می‌کند. این که چرا چیزی تکوین یا زوال می‌یابد و چرا وجود دارد (96a6-10, 97b-c)^۳. در این سنت پژوهش، جستجوی علل به معنای جستجو برای پاسخ به پرسش از «چرا؟» است^۴. تفاوت علت در سنت فلسفی یونانی و مفهوم امروزی علت در این است که پاسخ به چرایی نزد اندیشه فلسفی یونان، تنها معطوف به علیت تولیدی، علیت رویدادی، کارآیی و تأثیر علی به معانی معاصر «علت» نیست. اگر چرایی به معنای وسیعش باشد که شامل هر آنچه جزو شرایط و زمینه‌های پیدایش چیزی یا پدیده مورد مطالعه‌ای است که در واقع آن چیز یا پدیده مدیون این شرایط هست، معلوم می‌شود که چرا از منظر فلسفه یونان به‌غیر از علت فاعلی علل دیگری نیز مطمح نظرند.

ارسطو در *متافیزیک* به ورود و نقش حقیقت در گشودن راه و اجبار آدمیان به جستجو، تحقیق و دریافت علت و اصل دیگری اشاره می‌کند؛ گویی خود موضوع هم راهنمای حکمای یونانی در پرداختن به شیوه خاصی از جستجو است (984a18, b9). نظریه علت

^۱ Cameron (2010: 1103)

^۲ راس در شرح *فیزیک* ارسطو با امتناع از درک آتیون به معنای علت (cause)، چند آتیا را به معنای فراهم کردن تبیین‌های کامل از فرایندهای طبیعی نمی‌داند. از نظر او تنها جمع چهار علت، ارائه کننده یک تبیین کامل است. آتیاها به‌نحو جداگانه، صرفاً شرایط ضروری فرایند طبیعی‌اند (Ross, 1936: 35-6).

^۳ Plato (1963)

^۴ Falcon (2019)

ارسطو پیامد مطالعه دقیقش در باب طبیعت و پدیدارهای طبیعی از سویی و بررسی انتقادی زبان علی اسلاف او از جانبی دیگر است. علیت نزد ارسطو اولاً ناظر به مطالعه طبیعت است. تفسیر ارسطو از هستی‌شناسی علیت، تابع دیدگاه او درباره حرکت بوده است. از منظر متافیزیکی، حرکت مقوله مستقلی در میان مقولات نیست. ارسطو به جای معرفی اقسام وجودی جدید، از سه مبدأ در تبیین حرکت و تغییر استفاده می‌کند: صورت، فقدان و موضوع^۱ که در طول تغییر باقی‌اند. تمایز وجود بالقوه و بالفعل، تمایز اصلی برای انحاء بودن است. به‌زعم مرمادورو، ارسطو عناصر اصلی متافیزیکی تازه‌ای در بحث علیت فرض نمی‌کند، گرچه علیت امری بدیع را در هستی‌شناسی او عرضه می‌کند. تفسیر علیت نزد ارسطو مستلزم نوع جدیدی از هستار، متشکل از یک موضوع زیرساختی است که بنیاد بخش دو ذات بوده^۲ که هر یک متعلق به موضوعی متفاوت‌اند^۳. چنین موجودیتی عجیب است، بدین دلیل که جوهر در سیاق ذات‌گرایی ارسطو ترکیبی از موضوع مادی و صورت فردی جوهری است. نه این که دو ماهیت تحت یک موضوع و زیرلایه باشند. آنچه در تحقیق مسئله علیت مورد توجه نبوده است، پرداختن به متافیزیک یا هستی‌شناسی جواهر به معنای دقیق کلمه بوده است. موضوع پژوهش تاکنون متافیزیک یا وجودشناسی کنش متقابل علی بوده است. ارسطو علیت را برحسب تغییرات محرک و متحرک در روندی علی می‌پژوهد. روش مختار او نیز روش پرسشی^۴ در بسط جزئیات متافیزیکی تفسیر است.

۱. توضیح مفهومی علت، تبیین، تبیین علی

پژوهش علی در چشم ارسطو جستجوی پاسخ به پرسش «چرا؟» است و پرسش در قالب چرا، درخواست یک تبیین است، به‌نحوی که می‌توان علت را یک نوع معین از تبیین دانست. البته همه پرسش از چراها، تقاضای تبیینی نیستند که یک علت را مشخص می‌کند. علت تنها در معنای ویژه‌ای که ارسطو لحاظ کرد، نوعی تبیین است. در فیزیک II ۳ و متافیزیک ۲۷، ارسطو روایت کلی‌اش از علل چهارگانه را ارائه می‌کند. این تفسیر عام در

^۱ The substratum

^۲ an underlying substratum that grounds two natures

^۳ Marmodoro (2007: 207)

^۴ aporetic method

خصوص هر تبیین خواه است و شامل تولید هنری و فعل انسانی می‌گردد. ارسطو در این عبارات بر چهار نوع از چیزهایی که صحنه می‌گذارد که در پاسخ به یک پرسش ناظر به چرایی می‌توانند ذکر شوند. هر کدام از علل چهارگانه می‌توانند در تبیین یک چیز دخیل باشند. مثلاً برنز در تبیین مجسمه، به‌عنوان علت مادی دخیل است (تبیین مادی). برنز صرفاً ماده‌ای نیست که مجسمه از آن ساخته شده است؛ بلکه موضوع دگرگونی و تغییر و آن چیزی است که دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می‌گیرد تا یک مجسمه تولید شود. برنز ذوب و در قالب ریخته می‌شود تا شکل مجسمه حاصل گردد. این شکل در تبیین تولید مجسمه به مثابه علت صوری شرکت دارد (تبیین صوری). تبیین بسنده از تولید یک مجسمه، مستلزم ارجاع به علت مؤثر یا مبدأ مولد مجسمه است. این مبدأ نزد ارسطو، هنر قالب‌گیری و ریخته‌گری برنز مجسمه است (فیزیک، ۸-195a6). گرچه هنر قالب‌گیری و ریخته‌گری برنز وابسته به فرد هنرمندی است که مسئول و سبب تولید مجسمه است؛ اما بر طبق رأی ارسطو تمام آن چه هنرمند در تولید مجسمه انجام می‌دهد، تجلی دانش ویژه‌ای است. این دانش، خود هنرمند صاحب این دانش نیست، بلکه عامل تبیینی برجسته‌ای است که باید آن را به‌عنوان دقیق‌ترین مشخصات علت فاعلی دانست (فیزیک، 25-195b21). ترجیح هنر بر هنرمند از دیدگاه ارسطو در تشخیص علت فاعلی به معنای نفی تبیینی از تولید مجسمه نیست که وابسته به امیال، باورها، قصد و نیت فردی هنرمند نباشد. ارسطو در واقع به دنبال ارائه نوع کاملاً متفاوتی از تبیین است. تبیینی که آشکارا یا ضمنی، سبب ارجاع به امیال، باورها، مقاصد و نیت‌های هنرمند نمی‌شود. این انتخاب تبیین غیرشخصی و عینی به جای تبیین ذهنی، به جهت کارآیی بیشتر مفهوم صنعت و هنر نسبت به صانع یا هنرمند است. در تبیین هر مرحله از تولید هنری، مجسمه به‌عنوان علت غایی یا آن چیزی که هر کدام از فرایندهای تولید به خاطر آن انجام می‌شود، دخیل است (تبیین غایی یا غایت‌شناختی). اثر هنری، حاکی از مدلی غایت‌شناسانه برای مطالعه فرایندهای طبیعی است به طوری که تبیین ارسطو شامل باورها، امیال، قصد، نیت و نظایر آن‌ها نمی‌شود. این تفسیر از غایت‌انگاری ارسطویی مستلزم فهم مدل هنری در واژگان غیر روان‌شناختی است. به عبارت دیگر، ارسطو بر اساس اصول روان‌شناسی به استدلال درباره طبیعت نمی‌پردازد

زیرا مبنای پژوهش او دربارهٔ عالم طبیعت، مدلی غایت شناختی است که آگاهانه مستقل از عوامل روان‌شناسانه است.^۱ رجوع به باورها، امیال و علایق شخصی هنرمند در تبیین مجسمه‌ای که ظرف تحقق هنر فرد هنرمند است، نشانگر امری جزئی در مقابل امر کلی است که ناظر به بیان ارسطو در تمایز میان علل کلی و جزئی است. باید به دنبال «علل کلی برای چیزهای کلی و علل جزئی برای چیزهای جزئی» باشیم (فیزیک، 195a25-26). امور جزئی و فرعی در مقابل جنبهٔ اصلی پژوهش ارسطو در خصوص علیت است که متمرکز برای جستار و تحقیق طبیعت است. پژوهشگر طبیعت در پی تبیین پدیدهٔ طبیعی وابسته به نوع^۲ است. می‌توان پروژهٔ تبیینی ارسطو و فهم نظریهٔ علت او را در واقع امر، ناظر به مطالعهٔ طبیعت دانست. تبیین از دیدگاه ارسطو «عبارت است از پاسخ به پرسش چرا». تبیین علی مبتنی بر اصالت روابط علی است. «تبیین شیء» یعنی دانستن «علت نخستین آن».

۲. نسبت مبدأ و علت

ارسطو در متافیزیک قائل به نوعی این‌همانی و عینیت میان مبدأ و علت، همانند نسبت واحد و موجود است. بدین معنا که آن‌ها متضمن و مستلزم یکدیگر، در عین تفاوت به لحاظ تعریف و مفهوم‌اند.^۳ عبارات «یک انسان» و «انسان» این‌همانی مفهومی دارند و می‌توان آن‌ها را به نحو جایگزین یکدیگر به کار برد. چنین نسبتی میان «انسان موجود» و «انسان» نیز برقرار است. بر اساس بیان ارسطو دربارهٔ نسبت بین «موجود» و «واحد» در عبارت مذکور از گاما، می‌توان به این نتیجه رسید که در صورت تعمیم این نسبت به رابطهٔ مبدأ و علت، از آنجا که فرقی در معنا ظاهر نمی‌شود، این دو مفهوم را نیز می‌توان به‌جای هم استعمال کرد (1003b22-29). هر آیتونی در حقیقت یک آرنخه است، گرچه عکس این سخن صادق نیست؛ زیرا آیتون قسم خاصی از آرنخه است.

تعاریف و معانی «مبادی» یا اصول نخستین در چشم‌انداز ارسطویی، حاکی از تقدم واقع‌گرایانه، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن‌ها بر همه چیز است. نقش این اصول در

^۱ در خصوص نقش تولید هنری در توسعهٔ مدل تبیینی مطالعهٔ طبیعت، بنگرید به (Broadie 1987, 35-50)

^۲ typical

^۳ 1003b22-24: εἰ δὴ τὸ ὄν καὶ τὸ ἐν ταὐτὸν καὶ μία φύσις τῷ ἀκολουθεῖν ἀλλήλοις ὡς περ ἀρχὴ καὶ αἴτιον.

تبیین امور دیگر به نحوی است که آن‌ها در واقع خود علت‌اند. از آنجا که علت در اندیشه ارسطو از جنبه جوهری برخوردار است، این مبادی اولیه غیر گزاره‌ای‌اند و به وسیله آن دسته از مبادی که گزاره‌ای‌اند، توصیف می‌شوند.

۳. مفهوم علت و نسبت آن با تبیین نزد ارسطو

ارسطو واژه‌های آیتیا و آیتیون را معادل مفهوم علت به کار می‌برد که هر دو از اصطلاحات یونانی عهد باستان در معنایی اخلاقی-حقوقی (فرد مسئول، تقصیر، اتهام) هستند. آیتیون در زبان یونانی صفت است، اما در موضع اسم به کار می‌رود. τὸ αἴτιον^۱ صفت مفرد خنثی در وجه فاعلی^۲ و دارای معانی بسیاری است. از جمله سبب‌ساز، مسبب، اثرآفرین^۳. لایدل و اسکات در بیان معانی این کلمه علاوه بر برخی معانی پیشین، واژه‌هایی مانند: مقصر دانستن، سرزنش کردن، تقصیر، مسئولیت، مسئول، مذموم و مجرم را ذکر کرده‌اند (Liddell and Scott, 1889: 2). αἰτία^۴ اسم مفرد مؤنث در حالت فاعلی به معنای علت، سبب، تحریک، انگیزه، محرک، انگیزاننده، ملامت، جرم، مسئله و توجیه است. واژه یونانی αἰτιατός به معنای معلول یا انگیزنده است. ترجمه آیتیا به 'cause' در زبان انگلیسی از جهاتی گمراه‌کننده است، زیرا چنین ترجمه عرفی از آیتیا تطابق کامل و دقیقی با گستره معنای یونانی آن ندارد^۵. ترجمه انگلیسی مفهوم علت در فلسفه ارسطو، متناظر با اسناد صفت «محرک» یا «فاعلی» به آیتیون و در واقع تنها تداعی‌کننده مفهوم علت محرک یا فاعلی است و نه معانی دیگر علت در اندیشه یونانی.

جمع این کلمه، آیتیا است.

^۲ nominative case

^۳ به ترتیب: an author, causer, causative در:

The New ANALYTICAL GREEK LEXICON, Wesley J. Perschbacher (ed), 1990.

^۴ جمع این کلمه آیتیا است. ارسطو آیتیا و آیتیون را به معنای تبیین، در تفسیر سورابجی به کار می‌برد. این کلمات در معنای آن‌چه پاسخگو (responsible) یا پاسخ‌گفتنی (answerable) است، ترجمه می‌شوند و «تو دیا تی» به «از طریق چیزی» (the through-what) (Sorabji, 1980: 40).

^۵ ذکر علت یک چیز تبیین‌جراحی آن است، به گونه‌ای که هست (Barnes, 2000: 54). می‌توان گفت آیتیون بیشتر به «علت» دلالت می‌کند و آیتیا به «دلیل». از این منظر تفاوت علت و تبیین را می‌توان چنین دانست که علت ناظر به واقع است و تبیین، ناظر به ذهن.

هکات^۱ و دیگران آیتیا را 'because' ترجمه می‌کنند به این دلیل که آیتیاها انواع متمایزی از پرسش چرا را پاسخ می‌دهند. هکات قائل به دو مزیت برای این تفسیر است: ۱. این تلقی برخلاف نظریه «علل چهارگانه» معنادار است. توگویی معناداری نظریه علل چهارگانه از دیدگاه هکات با چالش مواجه است، از این رو در مقاله خود به ایرادات این نظریه می‌پردازد. ۲. تغییر نام نظریه علل به نظریه تبیین‌های ارسطو بیان‌گر آن است که نظریه منطقی آیتیا در تحلیلات ثانی به تفسیر متافیزیکی آن در کتاب‌های فیزیک و متافیزیک مربوط است (Hocutt, Ibid: 385). ولستوس پیش‌تر این نکته را در خصوص افلاطون بیان می‌کند. به زعم او آیتيون باید «به دلیل آن که (زیرا)» ترجمه شود و چهار آیتیا ارسطو ((همگی بیان تو دیا تی (the because) هستند)) (Vlastos, 1969: 294).

کلمه 'cause' در زبان انگلیسی به معنای فاعل یا رویداد پدیدآورنده^۲ است. فهم آیتیا به عنوان 'cause'، تقلب یا نقصان محتوای معنایی بیان ارسطو در خصوص علیت، جز در خصوص آیتیا فاعلی یا مؤثر است. به نظر می‌رسد اشکال هکات و نظایر آن به تفاوت "cause" و "because" بازمی‌گردد تا این که دقیقاً میان "cause" و "explanation" باشد. تضادی که در بیان هکات به نظر می‌رسد این است که می‌گوید: ((ارسطو آشکارا علت‌ها (causes) را به عنوان پاسخ‌ها به پرسش «چرا؟» ارائه می‌کند، پرسشی که بالطبع با گفتن زیرا (Because) پاسخ داده می‌شود)) (Hocutt, Ibid: 387). یک بار تعبیر «علت‌ها» و از طرف دیگر «زیراها»، از یک حیث و یک زمان. به زعم هکات بر پایه عبارت فیزیک، 2, 3, 194b19 اگر پرسیده شود «چرا مجسمه سنگین است؟»، پاسخ می‌تواند این باشد که

^۱ هکات در این مقاله حتی عقلانی‌تر می‌داند آنچه در سنت، «نظریه علل ارسطو» خوانده می‌شود، «نظریه تبیین ارسطو» نامیده شود. در تفکر ارسطو مشخص کردن علل، همان پی افکندن برهان‌ها است. به زعم هکات مزیت این تعبیر آن است که نظریه تبیین برخلاف نظریه «علل چهارگانه» نشان می‌دهد کدام نظریه منطقی آیتیا در تحلیلات ثانی به تلقی متافیزیکی در فیزیک و متافیزیک مربوط می‌شود، با فرض این که شکافی میان متافیزیک و منطق ارسطو وجود ندارد (Hocutt, 1974). پلیتیس نیز به رغم آن که ترجمه آیتیا به «علت» را در مواقع بسیاری مفید می‌داند، اما به این جهت که آیتیا در استعمال ارسطو هر آن چیزی است که در واقعیت پرسش «چرا؟» (*dia ti*) را پاسخ می‌دهد، «تبیین» را برای ترجمه آیتیا برمی‌گزیند. آیتیا آن است که به دلیل آن، چیزی چنین و چنان است (*the di hoti*). یا در تعبیر ارسطو: زیرا (*to dioti*), *the because* (Politis, 2004: 26).

^۲ productive agent or event

«به دلیل آنکه از برنز ساخته شده است». با این پاسخ ماده را ذکر می‌کنند. تأکید بر «تیین» به جای «علت» به نحوی است که آناس، دست کشیدن از این رأی که یک آیتیا علت است و در عوض، تلقی آن به عنوان یک تبیین یا «زیرا»^۱ را پیشرفت بزرگی می‌خواند.^۲

کد^۳ در توضیح هم‌پوشانی دامنه کاربرد آیتیا و 'cause' و تأکید بر هم‌مصادق نبودن آن‌ها در منطق و متافیزیک ارسطو، بر این باور است که هر آنچه را بتوان توضیح داد، باید دارای آیتیا محسوب کرد. فارغ از آن که ما نوعاً چنین چیزی را «معلول» و دارای علت بپنداریم. کُد مثال می‌زند که مقدمات در برهان ریاضی، علت نیستند اما صدق نتیجه را تبیین می‌کنند و منطقاً و به نحو مستدل می‌توان آن‌ها را مسئول^۴ برای این صدق دانست. آیتیا^۵ یک چیز، مسئول بودن به نحو معین آن است و فی‌نفسه عامل تبیینی یا توضیح‌دهنده‌ای است که ادراک آن (آیتیا)، مبنای دانستن چرایی یک چیز است.^۵ مقولات تبیینی^۶ به عنوان وجوه تبیین که به نحو جداگانه در افق تحقیق ارسطو واقع‌اند ما را قادر به ارائه تفسیر علی امور می‌کنند. هم‌پوشانی و نسبت تنگاتنگ میان مفاهیم و اوصاف «علی» و «تبیینی» نزد ارسطو قابل توجه است. مسئله تکوین در سیاق دل‌بستگی‌های مربوط به متافیزیک علی ارسطو محسوب می‌شود. از آنجا که اهتمام اصلی ارسطو فهم چیزها است آن‌گونه که واقعاً هستند، لذا نمی‌توان روش و دیدگاه مطلوبش را اولاً زبان‌شناختی دانست. معرفت خاص یا فهم (پیستمه) در چشم ارسطو دانش ساختار بنیادین چیزها است. این هدف سبب شده است تا ارسطو ظهور چهار رده کلی از تبیین را بازشناسد. در تمام فلسفه او کفایت و بسندگی یک تبیین بر محور چهارگانگی علت تفسیر شده است.

^۱ "because"

^۲ Annas (1982: 319)

^۳ Code

^۴ responsible

^۵ Code (1999: 49)

^۶ the explanatory categories

۴. نسبت علت و تبیین

پروژه ارسطو در متافیزیک (مابعدالطبیعه) یا اصطلاح خاص حکمت (سُفیا)، جستجوی آیتیا (تبیین)^۱، معرفت برآمده از تبیین یا پیوسته به معنای معرفت به چرایی نحوه بودن یک چیز است.^۲ تبیین یا آیتیا برای یک چیز، بیان چرایی «چنین و چنان» بودن آن یا به عبارتی پاسخ به پرسش از چرایی است. ساختار علی جهان، عرصه ظهور تبیین، تبیین گرها و تبیین شونده‌ها است. پیامد تبیین، فهم و معرفتی برآمده از پیوستگی‌های علی اشیاء و چیزها در جهان است. از آنجا که آنچه باید تبیین شود یا متعلق تبیین (تبیین خواه)، وجودی واقعی و مقوله‌ای هستی شناختی است، لذا رابطه معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در ارسطو زمینه وجودی بودن نظریه تبیین و عینیت و واقع‌گرایی در خصوص آن را فراهم می‌کند.

مبنای آن که متافیزیک بنیادی‌ترین علم (πρώτη ἐπιστήμη) هست^۳، جستجوی بنیادی‌ترین تبیین‌ها و مبادی اولی در این علم است.^۴ پرسش اصلی در متافیزیک ارسطو، به تبیین هستی «موجود» بازمی‌گردد که این پرسش به پرسش از ماهیت «موجود نخستین» یا جوهر تبدیل می‌شود. از این رو ارسطو از علل و مبادی جوهر سخن می‌گوید، به نحوی که متعلق تبیین‌های بنیادی و کلی، موجود نخستین است.^۵

^۱ معنای اولیه آیتیا علت است، اما از آنجا که علت به نحو جامع و مانعی محتوای معنایی آیتیا را منتقل نمی‌کند لذا به اقتضای سخن، از تبیین به جای علت استفاده می‌شود. چارلتون مدافع دیدگاهی است که آیتیا را همان تبیین‌ها قلمداد می‌کند، اما آن را با عنوان «علت» ترجمه می‌کند (Charlton, 2006: 98-104). بارنز نیز آیتیا را «تبیین» ترجمه کرده است (Barnes, 1975: 96). بنگرید به: Politis (2004: 3-4).

^۲ تبیین یا پژوهش فوسیکوس (تبیین مطابق واقع و طبیعت) توضیح می‌دهد که چرا واقعیت چنان است که هست.

^۳ Met, 6, 1, 1026a29

^۴ وجه علم نامیده شدن و علمی بودن دانش متافیزیک، کلی و علی بودن آن است. معرفت متافیزیکی، معرفت علمی در معنای ارسطویی آن است.

^۵ ارسطو در تحلیلات ثانی امر کلی را «علت‌تر» خوانده و به پیوند میان برهان کلی بیش از برهان جزئی با علت و چرایی پرداخته است: ((اگر برهان، یک قیاس نمایان متعلق به یک تبیین و دلیل برای چرایی باشد و اگر کلی، «علی‌تر» (αἰτιώτερον) باشد (زیرا اگر به چیزی، فی‌نفسه خصیصه‌ای تعلق بگیرد، خود آن چیز، تعلق آن خصیصه را تبیین می‌کند و چیز کلی، نخستین است؛ بنابراین کلی، علی است). از این رو برهان

«علت» در عقل یونانی، شامل هر نوع پاسخ به پرسش از چرایی می‌شود. اگرچه هرگونه «cause»، پاسخی به پرسش از چرایی چیزها است، اما هر پاسخی به چرایی، «cause» نیست. قانون طبیعت پاسخی برای نقطه جوش آب در دمای مشخصی فراهم می‌کند، اما طبیعی نیست که علت جوشیدن آب در دمای مشخص را قانون طبیعت بدانیم. بالم^۱ تبیین را معنای مناسبی برای آتیون نمی‌یابد، زیرا تبیین به‌زعم او واژه ارسطو برای لوگوس^۲ و آپودیکسیس^۳ است. از آنجا که در فلسفه ارسطو فقط آتیا مطرح شده است، حتی الامکان باید از مرزها و فواصل معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه نگرش نوین درباره این مفاهیم که تبیین را ذیل معرفت‌شناسی می‌گنجانند و علیت را در هستی‌شناسی، اجتناب داشت. در این که چه چیزهایی تبیین دارند و چه چیزهایی تبیین می‌کنند نیز توافق نیست. برخی مانند پلیتیس چیزهایی که تبیین می‌شوند (*explananda*) و چیزهایی که تبیین می‌کنند (*explanantia*) را امور واقع معرفی می‌کنند و معلول‌ها و علت‌ها را، چیزها و رویدادها می‌خوانند؛ اما افرادی مانند هکات، تبیین‌گر و تبیین‌گر را گزاره‌ها (اظهارات) و متعلق علل (معلول‌ها) را چیزها توصیف می‌کنند. برخی مانند شیلدز نیز نسبت تبیین را میان دو وضعیت امور تعریف می‌کنند. علل ارسطویی از دیدگاه شیلدز، فراشدها به‌جای رویدادهای ایستا^۴ و در جایی دیگر علل چهارگانه، وضعیت‌های امور واقعی و به‌طور عینی موجود^۵ توصیف می‌شوند. ایرواین نیز معتقد است تلقی ارسطو در خصوص هیچ‌یک از کلمات مرتبط با بحث علل چهارگانه، بر مبنای آتیا به‌عنوان یک گزاره نیست.^۶

کلی، برتر است؛ زیرا برهان کلی بیشتر (از برهان جزئی) به تبیین و دلیل برای چرایی پیوند می‌یابد)) (85b23-27).

^۱ Balme (1987: 281)

^۲ از نظر بالم مترجمان مدرن به جهت دل‌مشغولی به هیوم، در ترجمه آتیا، تبیین را به علت ترجیح داده‌اند که این کار می‌تواند موجب ابهام شدیدی گردد؛ زیرا بنا به فرض، تبیین‌ها و دلیل‌ها، کلمات و اندیشه‌ها هستند، در حالی که علت‌ها، چیزها و رویدادهای عینی‌اند.

^۳ برهان

^۴ causes as processes, rather than as static events

^۵ real, objectively existing states of affairs

^۶ Shields (2007: 40, 47, 49)

^۷ Irwin (1988, 518)

«علت» نزد ارسطو یک تبیین است در معنایی اصولی که همپل و اوپنهایم در مقاله مشهور «منطق تبیین» به کار برده‌اند. آن‌ها نیز مانند ارسطو تبیین را پاسخی به پرسش «چرا؟» تعریف کرده‌اند. این پرسش را باید در ساختار استدلالی قیاسی که نمایانگر واقعیت تبیین خواه (*explanandum*) و واقعیات تبیین گر (*explanans*) در جایگاه مقدمات، پاسخ گفت. یکی از مقدمات مورد تأکید باید قانونی کلی باشد.^۱ تبیین خواه در منطق کلماتی که تعریف شد، گزاره‌ای ناظر به اندراج یک وصف یا محمول در یک موضوع است. چنین گزاره‌ای که همان امر نیازمند به تبیین است، همان نتیجه^۲ استدلال قیاسی خواهد بود. واقعیات تبیین گر نیز مقدمات این قیاس‌اند.

۵. تبیین تبیین: علل چهارگانه

ارسطو درباره نظریه علل چهارگانه استدلالی ناظر به این که چرا این علل وجود دارند و روش دست‌یابی وی به آن‌ها چگونه بوده است، ارائه نمی‌کند و با این عبارت که «علل به این معانی گفته می‌شود» به نحوی دیالکتیکی و معناشناختی و تا حدی با ارجاع به کاربرد عرفی واژه، معانی علت را برمی‌شمارد. از این رو مکرراً ادعا شده است که ما «نمی‌دانیم ارسطو به چه نحو به آموزه علل چهارگانه رهنمون شد».^۳ گویی این آموزه از نظر ارسطو بدیهی بوده است. گرچه قوی‌ترین احتمال برای نحوه دست‌یابی او به این آموزه، تأمل در الگوی صناعت و تکوین طبیعی است. اگر علیت را در بستر تغییر و حرکت تفسیر کنیم، در هر موجود طبیعی آنچه تغییر می‌دهد متمایز است از آنچه در معرض تغییر قرار می‌گیرد. به یک معنا هیچ‌یک از این دو جزء مفهومی و هستی‌شناختی بدون ارجاع به جزء دیگر قابل بررسی نیست. رابطه علی را نیز می‌توان بر اساس «در نسبت با هم بودن» علت و معلول ملاحظه کرد.

^۱ 'The Logic of Explanation', in *Reading in the Philosophy of Science*, edited by Feigl and Brodbeck (New York, 1953), pp. 319, 322.

^۲ conclusion

^۳ Ross (1936: 37)

می توان عینی بودن تبیین در نظر ارسطو را چنین توصیف کرد که الف ب را تنها هنگامی تبیین می کند که اولاً الف و ب، وضعیت های امور^۱ در جهان باشند و ثانیاً وضعیت های امور از نوع الف، علت وضعیت های امور از نوع ب باشند؛ یعنی بسیار مهم است که تبیین گر، علت تبیین خواه باشد و نسبت علی میان آن ها برقرار باشد. در این رویکرد به تبیین، علاوه بر «ناظر به واقع بودن» تبیین گر و تبیین خواه نسبت علیت میان دو نوع وضعیت امور برقرار است، نه میان وضعیت های امور جزئی و خاص؛ یعنی علیت «نوعی» به جای علیت مصداقی یا نمونه ای مدنظر است.^۲ ارسطو بعد از اشاره به ضرورت توصیف و احصاء علت ها در فصل سوم دفتر دوم فیزیک، قائل است:

((مقصود و هدف پژوهش، معرفت است^۳ و ما می اندیشیم که چیزی را می دانیم تنها هنگامی که بتوانیم پاسخی به «به چه علت» بدهیم و درک چرایی^۴، فهم علت نخستین (τὴν πρώτην αἰτίαν) است. آشکار است که ما باید ناظر به تکوین، فساد و هرگونه تغییر طبیعی (καὶ πάσης τῆς φυσικῆς μεταβολῆς) نیز این (علت نخستین) را دریابیم؛ به نحوی که با دانستن مبادی این ها، می توانیم به منظور ارجاع موضوعات خاص و جزئی جستار به این مبادی کوشش کنیم)).

مناط شناخت چرایی هر چیز علم به علت نخستین آن است. علت نخستین، آن چیزی است که در واقع موجب تحصیل وضعیت معینی از امور می شود. اساساً علت نزد ارسطو بر محور ضرورت امر واقع و چرایی این ضرورت فهمیده می شود.

پیامد دیدگاه عینیت گرای ارسطو به مفهوم تبیین، فهم هستی و موجودیت علل به نحو واقعی، مقدم بر ما شناسندگان علت و فارغ از تأثیر و تأثر در نسبت با فاعل شناسایی است. تبیین ها از دیدگاه معرفت شناسی و فلسفه روزگار ما وابسته به نحوه دریافت و توصیف ما از

^۱ در این تفسیر، آنچه تبیین می شود وضعیت های امور (states of affairs) در جهان هستند (Shields, Ibid: 40-41). از دیدگاه هوکات «به لحاظ هستی شناسی آنچه ما تبیین می کنیم چیزها نیستند، بلکه امور واقع و رویدادها هستند - به بیانی دیگر وضعیت های امور و تغییرات در وضعیت های امور» (Hocutt, Ibid: 391).

^۲ ارسطو به مسأله کلی بودن علت و معلول یا نسبت علیت به نحو کلی در فصل هفدهم دفتر دوم تحلیلات ثانی اشاره می کند (98b32-33).

^۳ ἐπει γὰρ τοῦ εἰδέναι χάριν ἢ πραγματεία; 194b17-18.

^۴ τὸ διὰ τί

جهان هستند که این خود می‌تواند منجر به نوعی نسبت مقابل واقع‌گرایی در مفهوم تبیین شود.^۱ هنگامی که چیزی امر دیگری را تبیین می‌کند، این کار را نسبت به نظریاتی که به کار می‌بریم یا بر اساس گزاره‌های مشاهدتی یا ناظر به قوانین طبیعی کلی و نیز بر اساس پرسش‌های ما انجام می‌دهد. بی‌آنکه احاطه کامل معرفتی بر واقعیت علی عینی یک رویداد، مستقل از ذهن پرسشگر داشته باشیم. عملکرد معرفتی ما لزوماً سبب بروز و ظهور عینی و هستی‌شناختی علت نیست. ذهنیت را نمی‌توان خالی از پس‌زمینه مشاهدات، نظریات و محتوای تجارب دانست و تبیین نیز در ظرف این امور، قانع‌کننده یا ناموفق است؛ اما نزد ارسطو کفایت و بسندگی تبیین در پی ضرورت واقعیت علیت حاصل می‌شود. ضرورت علیت ناشی از مؤلفه‌های معرفت‌شناختی یا ذهنی و درونی در مقوله تبیین نیست و مرهون ضرورت عینی و خارجی مستقل از ذهن است. هنگامی که تبیین نسبی باشد آنگاه در بی‌اطلاعی پرسشگر، پاسخ‌های نادرست به پرسش‌های نادرست می‌تواند نزد او موجه و ارضاکننده به نظر رسد.

۶. آموزه علل چهارگانه مطابق با چهار نحوه بیان، گونه یا معنا از علت یا

تبیین یک چیز؟

تمایز میان علل چهارگانه از جهاتی به نحوی است که هر یک از آن‌ها را باید محمل فهم متفاوتی از علت دانست. نگاه دیگر می‌تواند آن‌ها را انواع و گونه‌های علت به جای معانی علت قلمداد کند. هنگامی که آن‌ها را چهار معنای متفاوت از علت بدانیم، نحوه علیت به چهار شیوه درک می‌شود؛ اما تفاوت معنایی میان این علل هنگامی که تفاوت آن‌ها صرفاً به لحاظ گونه و نوع باشد، کمتر مشهود است. راس با اینکه شرحی بر تحلیلات ثانی نوشته است، اما اعتراف به درک نکردن موضوع علل در این رساله می‌کند و ناتوان از پیوند محتوای آن با طرح علت‌ها در فیزیک است.^۲ از آنجا که در تحلیلات ثانی علت‌ها و کارکرد

^۱ یک تبیین بی‌آنکه علت را بیابد صرفاً می‌تواند صادق و بسنده نسبت به تمایلات، تعلقات و حیرت فرد پرسشگر باشد. از این رو حیرت پرسشگر، می‌تواند ناظر به چیزهای کاذب باشد و نه کاملاً صادق. اگر معیار صدق تطابق با واقع نباشد، تبیین غیرعلی به صورت ابزار زبانی توجیه‌کننده پرسشگر، جایگزین علت یا تبیین علی ناظر به واقع می‌شود.

^۲ Ross (1995: 51)

آن‌ها به‌عنوان حدود وسط قیاس برهانی یا خود برهان‌ها به لحاظ ارزش معرفت‌شناختی آن‌ها ارائه شده‌اند، لذا این رساله کامل‌ترین فهم از علت در آثار ارسطو است. در عبارات آغازین فصل نخست دفتر دوم تحلیلات ثانی چهار نحوه چرایی، علت و موضوع پژوهش بیان می‌شود. در تعریفی که صبغه معرفت‌شناختی و نظرگاه روش‌شناختی آن در بیان تعداد علل واضح‌تر است:

(شماره^۱ چیزهایی که جستجو می‌کنیم برابر با تعداد چیزهایی است که می‌فهمیم. ما چهار چیز را جستجو می‌کنیم^۲: امر واقع (τὸ ὄν) ، دلیل چرایی (τὸ διότι) ، آیا هست (εἰ ἔστι) ، چستی (τὴ ἐστὶν) . از آنجا که به هنگام جستجو درباره امر واقع بودن این یا آن، آن چیز را در تعدادی (واژه در قالب گزاره حملی) برمی‌نهمیم^۳ (مثلاً آیا خورشید گرفته است (ἐκλείπειν) یا نه) ، ما امر واقع را جستجو می‌کنیم. گواه بر این: به هنگام دریافت گرفتگی خورشید، ما (از پژوهش) متوقف می‌شویم و اگر از ابتدا بدانیم که گرفته است، جستجو نمی‌کنیم که آیا گرفته است^۴. هنگامی که آن امر واقع را می‌دانیم، دلیل چرایی را می‌جویم (برای نمونه با دانستن اینکه آن (خورشید) می‌گیرد و زمین (γῆ) حرکت می‌کند، ما دلیل این را جستجو می‌کنیم که چرا آن گرفته است یا چرا آن حرکت می‌کند). بدین ترتیب این چیزها را می‌جویم، اما برخی چیزها را به گونه‌ای دیگر جستجو می‌کنیم. مثلاً آیا کنتاؤروس^۵ یا خدا^۶ هست یا نیست (بدین معنا که آیا به نحو مطلق هست یا نیست^۷ و نه آنکه سفید است یا نیست) و با دانستن اینکه آن هست، ما می‌کاویم که آن چیست (به‌عنوان مثال، خدا چیست؟ انسان چیست؟) (89b23-35).

«هنگامی که آن امر واقع را می‌دانیم، دلیل چرایی را می‌جویم» یعنی در ابتدا به‌ضرورت واقعیت چیزی پی می‌بریم و سپس در مقام کشف علتیم. از آنجا که نزد ارسطو چستی همان چرایی است، لذا تأخر «چرایی» از دانستن امر واقع، به معنای تأخر «چستی یا ماهیت» از

^۱ τὸν ἀριθμὸν (ἀριθμός)

^۲ ζητεῖν

^۳ εἰς ἀριθμὸν θέντες

^۴ جستجوی چرایی تا نقطه‌ای است که فکر می‌کنیم امر مورد جستجو را می‌دانیم، هنگامی چنین می‌شود که چیز دیگری علت به وجود آمدن یا تکوین آن نباشد (85b27-29).

^۵ Κένταυρος، هستمند افسانه‌ای با سر و نیم‌تنه بالایی انسان و تن اسب (ارسطو، ۱۳۹۰: ۵۴۳)

^۶ کلمه یونانی ὁ θεός به معنای یک خدای معین

^۷ τὸ εἶ ἔστιν ἢ μὴ (ἔστι)

علم به تحقق امر واقع است. به نظر می‌آید در این عبارت به نوعی وجود امر واقع، مقدم بر چرایی و چیستی آن است. در هر پژوهشی در جستجوی حد وسطیم که همان تبیین یا آتیون است (تحلیلات ثانی، 2، 2، 90a6-8). ارسطو در تشکیل قیاس‌های برهانی از «تیین» یا آتیای در تحلیلات ثانی به عنوان حدود وسط چنین قیاسی بهره می‌برد که بر این اساس، حمل‌های ذاتی و مطلق^۱ ظرف بیان دستاوردهای معرفت علمی‌اند. علیت شرط نخستین و بنیادین معرفت است و آنچه علت را اثبات می‌کند برهان است: ((برهان، قیاسی است که علت را اثبات می‌کند یعنی چرایی و دلیل امر واقع را)) (بر مبنای ترجمه میور (Mure, 1925)، 1، 24، 85b23). نسبت مقدمات و نتیجه قیاس نسبتی علی است که قیاس برهانی را از سایر انواع قیاس متمایز می‌سازد. در غیر این صورت، قیاسی از مقدمات و نتیجه بدون تولید معرفت حاصل می‌شود. ارسطو شروط لازم مقدمات معرفت برهانی که تنها گونه شناخت علمی نزد وی است را بدین ترتیب بیان می‌کند:

((بدین ترتیب اگر دانستن، آن چیزی باشد که تصریح کردیم، ضروری است که معرفت برهانی به خصوص بر اساس چیزهایی بنا شود که صادق و اولیه^۲ و بلافصل و شناخته شده‌تر و مقدم بر نتیجه و علت‌های آن هستند؛ چون که بدین ترتیب مبادی نیز متناسب‌اند (oikeiata) با آنچه اثبات می‌شود (τὸ δεικνύμενον)؛ زیرا بدون این شروط نیز قیاس هست اما نمی‌تواند برهان باشد؛ زیرا چنین قیاسی به حصول معرفت منتهی نمی‌شود)) (تحلیلات ثانی، 71b19-25).

از آنجا که «ما می‌دانیم، هنگامی که علت را می‌شناسیم»، حد وسط برهان حتماً می‌تواند یک آتیون نامیده شود. اعتبار معرفتی و بنیان ضرورت برهان متکی به علت یا آتیون است. نظریه علت‌های ارسطو کاربرد قیاس در تحلیل معرفت علمی است؛ بنابراین تحلیل علیت بر اساس به کار بردن مفهوم منطقی برهان که نوعی از قیاس است، همانند دیگر «قوانین تفکر» و منطق که در متافیزیک گاما قوانین اولیه وجود نامیده شده‌اند، عدول از رویکرد هستی‌شناختی به علیت نیست.

ارسطو فصل سوم از دفتر دوم فیزیک را با بحث «علل»، ویژگی‌ها و تعداد آن‌ها آغاز می‌کند و ضمن تدارک بینش‌هایی نو در این بحث، شرحی پیچیده در خصوص مزایای

^۱ per se predications

^۲ πρῶτον

نسبی و ساختارهای تبیین‌کننده متعلق به هر یک از علت‌ها ارائه می‌دهد. او در مهم‌ترین عبارات مربوط به معرفی علت‌های چهارگانه می‌گوید:

(اکنون که این تمایزها گذارده شده‌اند، ما باید بفهمیم که آیا می‌توانیم انواع مختلف علت را توصیف و برشمارش کنیم. به این دلیل که هدف پژوهش ما معرفت است و ما می‌پنداریم که به چیزی معرفت داریم تنها هنگامی که بتوانیم به پرسش درباره «به چه علت» پاسخ دهیم و این (پاسخ) دریافت و ادراک علت نخستین است. معلوم است که ما باید این کار را ناظر به تکوین، فساد و هر تغییر طبیعی نیز انجام دهیم به نحوی که با شناخت مبادی آن‌ها ما می‌توانیم هر یک از موضوعات خاص تحقیق را به این مبادی برگردانیم.

به بیانی آنچه به عنوان یک سازه، چیزی از آن پدید می‌آید و آنچه پایدار می‌ماند علت نامیده می‌شود؛ به طور مثال برنز و نقره و اجناس آن‌ها به ترتیب علت مجسمه و جام هستند. به بیان دیگر صورت یا الگو یعنی بیان^۲ ماهیت و اجناس آن (بدین ترتیب علت یک اکتاو، نسبت دوه‌یک است و به طور کلی عدد) و اجزای موجود در تعریف (λόγος) علت‌اند. همچنین است خاستگاه اولیه تغییر یا سکون: به عنوان مثال مشاور علت است، پدر علت فرزند است و به نحو کلی آنچه چیزی را می‌سازد نسبت به آنچه ساخته می‌شود و آنچه چیزی را تغییر می‌دهد نسبت به آنچه تغییر می‌کند؛ و همچنین یک چیز می‌تواند در حکم غایت (τέλος) علت باشد. در معنای آنچه یک چیز به قصد آن (οὐ ἐνεκα) است مانند سلامت که می‌تواند آن چیزی باشد که قدم زدن به منظور آن است. به چه علت او قدم می‌زند؟ ما پاسخ می‌دهیم برای «حفظ سلامت» و می‌پنداریم که با این بیان، علت را تعیین کرده‌ایم و هر چه - (اگر) تغییر موجود توسط چیزی دیگر باشد - در نیل به غایت به وجود می‌آید مانند لاغری، تخلیه بدن، داروها و ابزار جراحی که به عنوان وسایلی برای نیل به سلامتی پدید می‌آیند: همه این‌ها به منظور غایتی هستند گرچه با یکدیگر از این حیث فرق دارند که بعضی کارها و برخی ابزاراند.

بدین ترتیب این برشمارش اولیه و کلی چیزهایی است که علت نامیده می‌شوند.

(194b16-195a4).

^۱ اشاره ارسطو به تمایز گذاشتن میان معانی گوناگون طبیعت و طبیعی و تمایز معانی صنعت و صناعی از آنها در فصلهای پیشین فیزیک است.

^۲ λόγος

عبارت «به نحو کلی آنچه چیزی را می‌سازد نسبت به آنچه ساخته می‌شود و آنچه چیزی را تغییر می‌دهد نسبت به آنچه تغییر می‌کند»^۱، مبنای تحلیل علت بر اساس تشبیه علت و معلول به صانع و مصنوع و نیز تفسیر متافیزیکی علت از منظر حرکت و تغییر است. بیان «چرا» های چهارگانه و پاسخ آن‌ها در متافیزیک (آلفای بزرگ)، دفتر اول، فصل سوم، به این نحو است:

((علت‌ها در چهار معنا بیان می‌شوند. در یکی از این معانی منظور ما جوهر یعنی ذات^۲ است (زیرا «چرا» درنهایت به تعریف^۳ دلالت دارد و چرای نهایی یک علت و مبدأ (اصل) است؛ معنای دیگر ماده یا زیرلایه (موضوع)^۴، معنای سوم منشأ تغییر و در معنای چهارم علت مقابل این، آنچه به‌منظور آن و خیر (چون این غایت هر پیدایش و تغییر است). (983a26-32))

این بیان در کنار عبارات فیزیک، فصل هفتم، دفتر دوم و متافیزیک دلتا، فصل دوم، به موضوع تعداد علت‌ها اختصاص دارند. ارسطو در این عبارات، اساساً انواع علت را به‌عنوان انواع تبیین‌های عینی نقل می‌کند. به‌منظور تبیین هر چیز در جهان طبیعی باید چهار علت را شناخت: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی، علت غایی. سخن در اهمیت علل چهارگانه کم نیست اما آنچه کمتر موردنظر و توجه قرار گرفته، ماهیت کثرت ناظر به آیتیا است.^۵ اگر بتوان به این پرسش که چرا ارسطو تنها به چهار علت اشاره کرده است پاسخ داد، شاید بتوان به نحو نیکوتری نسبت میان این چهار علت را دریافت. از آنجا که «علت» جزو مفاهیم اولیه به معنای تعریف ناپذیر در فلسفه نیست، لذا به‌منظور اثبات اشتراک معنوی مفهوم علت باید در جستجوی تعریف مفردی از آن بود و جهت اثبات اشتراک لفظی این مفهوم، چهار تعریف متمایز از علت لازم است. از دیدگاه استین در خصوص اشتراک معنوی^۶ یا لفظی مفهوم آیتیا، دلایل و مدارک مستحکمی بر جمع و فرق معنایی و

^۱ καὶ ὅλως τὸ ποιῶν τοῦ ποιουμένου καὶ τὸ μεταβάλλον τοῦ μεταβαλλομένου; 194b31-32.

^۲ εἶναι τὴν οὐσίαν καὶ τὸ τί ἦν εἶναι

^۳ Λόγος (formula)

^۴ τὸ ὑποκείμενον

^۵ Stein (2011: 121)

^۶ فهم علل چهارگانه به عنوان انواعی تحت یک جنس

مفهومی میان علل وجود دارد. در این میان نظریه آنالوژیک یا تشابه علل به محوریت و مرکزیت علت صوری در پیوند با نظریه هستی شناختی مقولات و حمل مطرح است. منحصراً چهار علت در نظام فکری ارسطو مطرح است اما قضاوت در مورد اینکه آیا یک تبیین بسنده و کامل باید هر چهار علت را ذکر کند، دشوار است؛ زیرا در هر وضعیت و رویدادی هر چهار علت وجود ندارد یا معلوم نیست. ارسطو در متافیزیک انا جویندگان علت ($\delta\eta\ \tau\iota\varsigma\ \zeta\eta\tau\eta\ \tau\acute{o}\ \alpha\iota\tau\iota\omicron\nu$) را به سبب تعدد انحاء علیت به بیان تمامی علل ممکن فرامی‌خواند^۱ (1044a33-34) و نیز به ضرورت و لزوم شناخت^۲ علل جواهر طبیعی متکون، به تعدادی که دریافته شده‌اند، اشاره می‌کند (1044b5-6)؛ اما در ادامه بیانش قائل است که ماده و علت مادی از نوع ماده جواهر طبیعی که قابل کون و فسادند، برای جواهر طبیعی جاودانه وجود ندارد. این جواهر تنها ماده‌ای به منظور حرکت مکانی دارند. از دیدگاه ارسطو کسوف ماده ندارد. تنها ماه است که به عنوان موضوع و زیرلایه در معرض تغییر و انفعالات قرار می‌گیرد. حتی به نحو محتمل وجود علت غایی ($\text{o}\ddot{\upsilon}\ \acute{\epsilon}\nu\epsilon\kappa\alpha$) را نیز در این پدیده نمی‌پذیرد^۳ (1044b3-12). آنچه در فهم دیدگاه ارسطو درباره مناط کفایت و کمال تبیین اهمیت دارد، آن است که چگونه وی این چهار علت را تعداد دقیق علل می‌داند. بیان وی در فیزیک شامل تعین علت‌ها است به نحوی که اگر تعین را قریب به مفهوم ضرورت تفسیر کنیم، باید پرسید چطور وی به ضرورت احصاء علل در این چهار مورد رسیده است. عبارت فیزیک چنین است: ((این (چهار علت)، تعینی کافی از تعداد و انواع علت‌اند)) (فیزیک، 195b28-30, 198a21).^۴ تو گویی هیچ علت دیگری فرای چهار علت احصا شده وجود ندارد. اشاره به هر چهار علت شرط کافی یک تبیین است از آن حیث که چنین تبیینی با ذکر هر چهار علت و کنار نگذاشتن هیچ چیز، به عنوان تبیینی کامل، کافی و عینی و متمایز از تبیین‌های غیر عینی در آمده است و بدین ترتیب با مفهوم هستی شناختی علت به وحدت و همانی رسیده است.

^۱ πάσας δεῖ λέγειν τὰς ἐνδεχομένας αἰτίας

^۲ δεῖ τὰ αἴτια γνωρίζειν

^۳ τὸ δ' οὐ ἔνεκα ἴσως οὐκ ἔστιν

^۴ ὅσα μὲν οὖν τὰ αἴτια καὶ ὄν τρόπον αἴτια, ἔστω ἡμῖν διωρισμένα ἰκανῶς. 195b29-30; ὅτι μὲν οὖν τὰ αἴτια ταῦτα καὶ τοσαῦτα, φανερόν. 198a21.

ارسطو به هنگام بیان وجوه علیت در دفعات بسیاری به این نکته اشاره می‌کند که «آیتیا» به چندین نحو یا چندین معنا گفته می‌شود^۱ که می‌تواند قرینه‌ای بر پنداشت علت به‌عنوان مشترک لفظی محسوب شود. گرچه تشخیص نهایی اشتراک معنوی یا لفظی در خصوص مفهوم علت در بیان ارسطو مبهم است و بنا به نظر یکی از علیت‌پژوهان در فلسفه ارسطو که اشاره شد، علت متشابه است و نه مشترک لفظی یا معنوی. باید اذعان کرد که در کفایت علل چهارگانه تردید است. گرچه ارسطو درباره هر یک از علل چهارگانه بحث و استدلال می‌کند اما ملاک و استدلالی به‌غیر از روایت سمانتیکی از استعمال واژه «علت» در عرف و شمارش آنچه علت گفته می‌شود، به مقصود بی‌نیازی ما از علل دیگری نامعادل با علل چهارگانه فعلی ارائه نمی‌کند. این رویه ارسطو می‌تواند پیامد رویکرد وجودشناختی به علت باشد، اما به لحاظ معرفت‌شناختی نیز با ذکر هر چهار علت ارسطویی نیز نمی‌توان بی‌نیاز از اطلاعات بیشتر درباره علل اشیاء و وقایع شد. ارسطو در متافیزیک با اشاره به فیزیک، در معرفی علل چهارگانه بیان می‌کند: «(بررسی‌های کافی درباره این موضوع را در فیزیک انجام داده‌ایم؛ (به هنگام به کار بردن آن‌ها) یا به نوع دیگری از علت پی می‌بریم یا متقاعدتر می‌شویم از آنچه اکنون دفاع می‌کنیم)» (983a33-b6).

این عبارت حاوی معارضه‌ای ضمنی با کسانی است که مایل به بازشناسی نوع پنجم علت‌اند، سوای چهار علتی که قبلاً اثبات شده است. اگر نوع دیگر علت فروکاستنی به یکی از علل مادی، صوری، فاعلی یا غایی نباشد، می‌تواند از هویتی جدا و معین برخوردار باشد؛ اما ارسطو چنین امکانی را منتفی می‌داند و به‌درستی یا نادرستی، مسئولیت تشخیص انحصار علل در چهار علت یا بیشتر را به عهده انتقادکننده می‌گذارد. از سوی دیگر بسیاری از متفکران جدید از ارسطو انتقاد کرده‌اند چرا به‌جای تعداد کم‌تر و معدودتر، قائل به چندین علت یا تکثر علی شده است. علاوه بر بیان علل چهارگانه در فیزیک، دفتر دوم، فصل سوم، در فصل هفتم این دفتر نیز ارسطو با رویکردی تازه در بیان این علل و در قالب استدلالی موجز بر این ادعا تأکید می‌ورزد که تنها چهار علت وجود دارد: چهار نحوه پرسش و پاسخ به «به چه علت»^۲. درباره اینکه چرا تنها چهار علت وجود دارد، یکی از

^۱ πολλαχῶς λεγομένων

^۲ τὸ διὰ τί; 198a14-21.

پاسخ‌ها به زعم ارسطو برابری تعداد علل با تعداد چیزهایی است که پرسش «چرا» به آن‌ها برمی‌گردد. یا به عبارتی تعداد علل برابر با تعداد چراها است.^۱

بحث و نتیجه‌گیری

فهم تمایز فلسفی علت و تبیین در عین قرابت مفهومی آن‌ها مهم است. به نظر می‌رسد راهبرد توجه استعمال تبیین در معنای آیتیا، فهم آن به مفهوم تبیین علی باشد؛ یعنی محتوای معرفتی فهم آیتیا می‌تواند همان محتوای معرفتی مفهوم تبیین علی باشد. شرط این که آیتیا تبیین باشد آن است که تبیین بتواند میان رویدادها، جوهرها و هویات غیر گزاره‌ای که هستی شناختی و غیرزبانی به حساب می‌آیند، ربط علی برقرار کنند. تحقق چنین شرطی مستلزم آن است که تبیین علی همان علت باشد. در این رویکرد، «علت» نوع خاصی از تبیین است. به همان نحو که از تبیین‌های علی و غیرعلی می‌توان سخن گفت، هر تبیینی علت نیست اما علت، نوعی تبیین است. هر پرسش از چرایی، مستلزم تبیینی نیست که مشخص و معین‌کننده علت در معنای متصور ارسطو باشد.

می‌توان قائل بود که به هنگام وجود نسبت علی میان دو چیز (یا دو وضعیت امور یا دو رویداد)، بیان این نسبت عینی علی حاکی از یک تبیین است. اگر آیتيون را بیشتر شبیه به «علت» و آیتیا را بیشتر شبیه به «دلیل، ارائه علت یا تبیین به معنایی» استنباط کنیم، می‌توان به تفاوت‌های علت و دلیل توجه کرد: علت، حامل مقام ثبوت، سیر از مؤثر به اثر و برهان لمّ است. در حالی که دلیل، بیانگر مقام اثبات، سیر از اثر به مؤثر و برهان انّ است. علت از نظر ارسطو هم بیانگر ظهور عینی شیء خارجی و هم تبیین‌کننده ذهنی آن است. تفاوت مقام اثبات و ثبوت در اینجا ملاحظه می‌شود.

میان وضعیت‌های امور در تبیین‌ها نسبت‌هایی عینی وجود دارد که بر اساس آن‌ها نمی‌باید محک کفایت یک تبیین، صرفاً ارضاء کنجکاوی وابسته به تمایلات و تعلقات روان‌شناختی و ذهنی باشد. منشأ عینیت و بسندگی در بنیاد یک تبیین را می‌توان در جای دیگری همچون سپهر ضرورت واقع جست. به محض وقوف به ضرورت متافیزیکی نسبت‌های علی در تبیین پدیده، گویی پی به تبیین آن برده‌ایم.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Seyed Amir Ali Mousavian  <http://orcid.org/3861-2967-0002-0000>

منابع

ارسطو. (۱۳۹۰). *منطق ارسطو (ارگانون)*، ترجمه دکتر میرشمس الدین ادیب سلطانی، چاپ دوم، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

- Annas, J., (1982). "Aristotle on Inefficient Causes," *Philosophical Quarterly*, 32 (129): 311–326. <https://doi.org/10.2307/2218698>; Published by: Oxford University Press on behalf of the Scots philosophical Association and the University of St. Andrews, reprinted in T. Irwin (ed.), *Classical Philosophy. Collected Papers*, New York/London: Routledge, 1995, pp. 11–27.
- Aristotle, *Aristotle's Logic (Organon)*, translated by Dr. Mirshamsuddin Adib Soltani, Negah Publishing House, second edition, Tehran, 2018.
- Aristotle, *Aristotelis Opera*. Berlin, 1831–1870. Vols. 1, 2 Text, ed. I. Bekker
- Aristotle and Ross, W. D. (1936). *Aristotle's Physics: A Revised Text*, Oxford: Clarendon Press.
- Aristotle. (1981). *Metaphysics: a revised text with introduction and commentary*, by Ross (first published 1924), Oxford: Clarendon Press.
- Aristotle. (1984). *The Complete Works of Aristotle: The Revised Oxford Translation*, Two Vols. Edited by Jonathan Barnes, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Balme, D. (1987). "Teleology and Necessity," in A. Gotthelf and J. G. Lennox (eds.), *Philosophical Issues in Aristotle Biology*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 275–286
- Barnes, J. (1993). (first published 1975) *Posterior Analytics*, Second Edition, Translation and notes. Clarendon Aristotle Series, Oxford.
- Barnes, J. (2000). *Aristotle: A Very Short Introduction*, Oxford, Oxford University Press.
- Bekker, I. (1831). *Aristoteles graece*. Leipzig: Reimer.
- Broadie, S. (1990), "Nature and Craft in Aristotelian Teleology," in D. Devereux and P. Pellegrin (eds.), *Biologie, Logique et Métaphysique chez Aristote*, CNRS: Paris, 389–403; reprinted in S. Broadie, *Aristotle and Beyond: Essays in Metaphysics and Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press 2010, 85–100. [This article is printed with the title "Nature, Craft, and Phronesis in Aristotle," *Philosophical Topics*, 15 (1987): 35–50.]
- Cameron, R. (2010). "Aristotle's Teleology," *Philosophy Compass* 5/12: 1096–1106. <https://doi.org/10.1111/j.1747-9991.2010.00354.x>

- Charlton, William. (2006). (first published 1970), *Aristotle's Physics: Books I and II*, Oxford: Oxford University Press.
- Code, A. (1999). *Routledge History of Philosophy Volume II, Aristotle to Augustine*, By David Furley, Rutledge.
- Falcon, A. (2019). "Aristotle on Causality", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, available at: <http://plato.stanford.edu/entries/aristotle-causality/>
- Hempel, C. G. and Oppenheim, P. (1953) 'The Logic of Explanation', in *Reading in the Philosophy of Science*, edited by H. Feigl and M. Brodbeck, New York. pp. 319-352.
- Hocutt, M. 'Aristotle's four because's', *Philosophy* 49, 1974, 385- 99. DOI: <https://doi.org/10.1017/S0031819100063324>
- Irwin, T. (1988), *Aristotle's First Principles*, Oxford: Clarendon Press .
- Kirwan, C. A. (1971). *Aristotle: Metaphysics Books Gamma, Delta, and Epsilon*, Oxford: Clarendon Press.
- Liddle, H. G., Scott, R., Jones, H. S., & McKenzie, R. (1940). *A Greek-English lexicon*. Oxford: Clarendon Press.
- Marmodoro, A. (2007). "The Union of Cause and Effect in Aristotle: Physics III 3", *Oxford Studies in Ancient Philosophy* 32:205-232
- Mure, G. R. G. (1925). *Posterior Analytics*, translation of Aristotle, under the editorship of W. D. Ross.
- Perschbacher. (1990). Wesley, J (Editor), *The New Analytical Greek Lexicon*, United States: Hendrickson Publishers.
- Plato. (1963). *The Collected Dialogues of Plato*, Including the letters, edited by Edith Hamilton and Huntington Carins, Princeton: Princeton University Press.
- Politis, Vassilis. (2005). *Aristotle and the Metaphysics*, London: Routledge.
- Shields, Christopher. (2007). *Aristotle*, London: Routledge.
- Sorabji, R. (1980). *Necessity, Cause, and Blame, Perspectives on Aristotle's Theory*, New York: Ithaca.
- Stein, N. (2011). "Aristotle's Causal Pluralism," *Archiv für Geschichte der Philosophie*, 93: 121-147. DOI:10.515/agph.2011.006,
- Vlastos, G. (1969) "Reasons and Causes in the *Phaedo*", *Philosophical Review* 78:291-325. DOI: 10.2307/2183829.

Bibliography

- Aristotle. (2019). *Aristotle's Logic (Organon)*, translated by Dr. Mirshamsuddin Adib Soltani, second edition, Tehran: Negah Publishing House. [in Persian]*

استناد به این مقاله: موسویان، سید امیرعلی. (۱۴۰۲). ارسطو، نظریه علل یا نظریه تبیین‌های چهارگانه؟، حکمت و فلسفه، ۱۹ (۷۳)، ۱۸۷-۲۱۰.



Hekmat va Falsafeh is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.